



ده تجربه خواندنی

به انتخاب تحریریه

۱. کمودور ۶۴

امیر صالحی طالقانی / ۸۵ - ۸۴ شماره ۳

باری ۲۳۴۵۰ تومان را که معادل چهارده ماه حقوقم بود با هزار زحمت و قرض و قوله و وام گرفتن از آقای ندیری بیان، مدیر آن زمان مدرسه حسینی اسلامی جور کردم. آن سالها تمام وقتم را برای ۱۲ ساعت تدریس در هفته در مدرسه می گذراندم، حتی ایام تابستان را. ولی فقط سالی هشت ماه حقوق دریافت می کردم، یعنی سه ماه تابستان، پانزده روز تعطیلات نوروز و پانزده روز آخر خردادماه را که کلاس تعطیل بود و ما فقط اوراق امتحانی تصحیح می کردیم، حقوق نداشتیم. پس باید بگویم حقوق حدود دو سالم را صرف خرید کمودور ۶۴ کردم. آن شب را تا صبح، واقعا تا صبح، پای کمودور ۶۴ گذراندم. پس از نماز صبح یک ساعت چرت زدم و کامپیوتر را محکم پشت موتور گازی ام بستم و راهی مدرسه شدم.

۲. ۱+۵ رایانه یاریگر کودکان معلول

محببت الله همتی / ۸۵ - ۸۴ شماره ۵

اصول اساسی یادگیری کودکان فلج مغزی مثل سایر کودکان است. یادگیری نیازمند اشتیاق فراوان است و کودک معلول شوق اعجاب آوری برای یادگیری دارد؛ اما مشکلات کودک فلج مغزی در کنترل حرکات خویش و سایر دشواری های زندگی توأم با معلولیت، یادگیری او را کند می کند. برای همین، کودکان معلول انرژی فراوان و طاقت فرسایی برای یادگیری هزینه می کنند. تلاش کودکان معلول گاهی اعجاب آور است و آدمی را به شگفتی وامی دارد. تلاش پی گیر و مداوم کودک معلول برای یادگیری، مرا به یاد داستان معروف «تیمورلنگ و مورچه» می اندازد.

۳. نوشتن منابع و مآخذ

مهناز بزرگیان و فرشته دیهیم / ۸۶ - ۸۵ شماره ۵

غزل بنشین و ساکت شو! چه طور جرئت می کنی چنین رفتاری داشته باشی؟ این مال زینب است. زینب جان، بخوان.

(دعوا و جر و بحث بالا گرفت)

غزل: من خط خودم را می شناسم، بگذارید متن را ببینم.

اجازه نداری!

(دعوا ادامه یافت و زینب با قلدری گفت: متن مال خودم است و غزل گریه را سر داد. بچه ها به دفاع از غزل پرداختند).

بچه ها آرام باشید؛ اصلاً چه فرقی می کند نوشته مال غزل باشد یا زینب؟ مهم این است که مطلبی نوشته شده است و همه دارند از آن بهره می برند.

دانش آموزان: (فریادکنان) نه این درست نیست؛ این عمل دزدی است. این نوشته حق غزل و متعلق به اوست.

بچه ها، گفتید این کار دزدی است؟

دانش آموزان: (یک صدا) بله!

روی تخته نوشتیم: بچه ها سرقت ادبی را تعریف کنید. چگونه می توان از سرقت ادبی جلوگیری کرد؟ آن گاه آموزش نوشتن منابع و مآخذ را شروع کردم و خنده سراسر کلاس را فرا گرفت.

۴. کار نشد ندارد

صغری ملکی / ۸۶ - ۸۵ شماره ۵

به کافی نت رسیدیم. آقایی که متصدی آنجا بود، با تعجب به بچه ها نگاه کرد. گفتیم: «سلام ملکی هستیم، آموزگار کلاس چهارم مدرسه فرهنگ. با دانش آموزانم آمده ایم که از اینترنت استفاده کنیم.» خنده اش گرفته بود. کمی خود را جمع و جور کرد. چند دختر و پسر جوان هم در کافی نت بودند. آن ها نیز ما را با تعجب و لبخند نگاه می کردند. متصدی کافی نت به سرعت دست به کار شد و صندلی ها را جابه جا کرد. مسلماً همه نمی توانستند روی صندلی بنشینند. برای همین، هر شش نفر را در مقابل یک رایانه جا داد. تعدادی نشسته و تعدادی نیز ایستاده، آماده کار شدند.

بعد از زنگ تفریح، به کلاس که رفتم، مقداری پول روی میزم بود: «بچه ها این ها مال کیه.»

- خانم این سهم ما برای کافی نت است. همه دُنگ گذاشتیم. نمی شود که همه خرج ها با شما باشد.

- آخر..

- خانم مگر قرار نیست هر هفته به کافی نت برویم؟

- هر هفته؟!

خودشان برنامه ریزی کرده بودند؛ هر هفته کافی نت! البته فکر بدی هم نبود. مرور مطالب درسی هفته از طریق اینترنت. تازه مشکل مالی اش را هم از طریق هم یاری حل کرده بودند.

۵. باز شود، دیده شود...

مرتضی مجدفر / ۹۲ - ۹۱ شماره ۴

سی دی خامی را در پاکتی قرار دادم و همراه با نامه به اداره

فرستادم. این طوری می‌خواستم زمان خریداری کنم. مطمئن بودم وقتی دارند سی‌دی‌ها را بررسی می‌کنند، اگر ببینند سی‌دی ما خام است و چیزی در آن رایت نشده است، با مدرسه تماس می‌گیرند. ما هم «ای‌وایی» می‌گوییم و چشمی و اعلام می‌کنیم که حتماً می‌فرستیم. در فاصله این چند روز، حتماً سی‌دی هم به‌طور کامل آماده خواهد شد.

این مدیر در خاتمه می‌گوید: «گفتم که اداره، مدرسه ما را قبول دارد و می‌داند که خوب کار می‌کنیم. نامه را با سی‌دی خام فرستادیم و منتظر بررسی شدیم. جوابی نیامد و کسی نگفت چیزی در سی‌دی رایت نشده است. دو هفته بعد، اسامی مدارس موفق در گزارش‌های مستندسازی شده ارسالی در زمینه اعیاد قربان و غدیر، طی بخشنامه‌ای به مدارس ابلاغ شد. مدرسه ما حائز رتبه دوم شده بود و از خلاقیت‌های ما در زمینه تولید سی‌دی پر محتوا تعریف کرده بودند. معلوم بود که اصلاً سی‌دی‌ها را باز نکرده و مدارس موفق را صرفاً براساس تجربه‌های قبلی آن‌ها رتبه‌بندی کرده بودند.»

۶. اخلاق پژوهشگری

مریم‌سادات امامی / ۹۳-۹۲ شماره ۶

اولین جلسه گفت‌وگو در خصوص محتوای آموزشی عملاً به آخرین جلسه این همکاری مشترک منجر شد! روزی که من ۷۲ صفحه محتوای مطابق با سرفصل‌های پیشنهادی را از جانب همکارم دریافت کردم تا نظرم را در مورد آن‌ها مکتوب کنم؛ محتوایی که به اذعان همکارم نتیجه سال‌ها مطالعه، تحقیق و پژوهش او در آن سوی دنیا و حاصل تجربه‌هایی بود که بی‌منت در اختیار من گذاشته بود!

محتوا برایم آشنا بود. هر خطش را که می‌خواندم، انگار قبلاً آن را جایی دیده بودم. دنبال منبع گشتم، اما جایی به آن اشاره نشده بود. کمتر از چند ساعت، تمام محتوا در اینترنت یافتیم. بی‌ذکر منبع و نام نشانی و حتی دخل و تصرفی!

۷. دوستی کرم واقعی و کرم نقاشی

هیوا علیزاده / ۹۳-۹۲ شماره ۷

در اسلاید بعد، تصویر کرم واقعی نشان داده شد و همه به‌جز دو سه نفر، از دست زدن به تصویر می‌ترسیدند. وقتی خود من شروع به دست زدن به تصویر کردم، همه بچه‌ها این کار را انجام دادند و با گفتن واژه‌هایی، محبت خود را نسبت به کرم تصویر نشان می‌دادند.

بعد انیمیشنی پخش شد که نشان می‌داد کرم به قلاب ماهی‌گیری وصل است. بچه‌ها یک‌دفعه از جا برخاستند تا کرم را از اینکه توسط ماهی خورده شود، نجات دهند!

در اسلاید بعد از بچه‌ها خواسته شد که برای مهمان هفته بعدشان (کرم خاکی) نقاشی بکشند و همه بچه‌ها محبت خود را در نقاشی به کرم نشان دادند.

۸. رایانه در خدمت درس فارسی

حمیرا نیاورانی / ۹۳-۹۲ شماره ۸

امتحان روان‌خوانی ۳۳ دانش‌آموز، فقط در ۳۰ دقیقه؛ با هم رایانه در خدمت درس فارسی قرار گرفت. ببینیم چگونه:

۱. از قبل با مسئول سایت هماهنگ کردم و وقت گرفتم.
۲. نیمی از دانش‌آموزان را به سایت فرستادم تا بخش‌های مشخص شده را بخوانند و صدایشان را ضبط کنند.
۳. من با تیم دیگری در کلاس بودم و تمرین حل می‌کردیم.
۴. پس از بازگشت گروه اول در زمان معین، گروه دوم به سایت رفتند.
۵. در فرصت مناسب، خواندن تک‌تک دانش‌آموزان را گوش دادم.
۶. توانایی‌ها و ایرادهای آن‌ها را یادداشت کردم، نمره دادم و به اطلاعشان رساندم.

۹. چقدر مفاخر خود را می‌شناسید؟

سیده فاطمه شبیری / ۹۴-۹۳ شماره ۳

از مخاطبان عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: «ما قصد سرکار گذاشتن شما را نداشتیم. تنها می‌خواستیم شما را در موقعیت قرار دهیم تا خودتان تجربه کنید و ببینید چقدر در مقابل اطلاعاتی که دریافت می‌کنید، حساس هستید، چقدر به تناقضات موجود در آن‌ها توجه می‌کنید و چقدر آن‌ها را باور می‌کنید». می‌گوید که دکتر سپاس‌بسی، هم وجود دارد و هم وجود ندارد؛ چون مخفف «ستاد پروژه‌های انسانی سمپاد، بچه‌های سوادسازان» است، و وجود ندارد؛ چون زندگی‌نامه او ساخته و پرداخته ذهن آن‌هاست. می‌گوید بچه‌های کلاس سوادسازان سعی کرده‌اند با وام گرفتن عناصری از زندگی افراد مشهور مثل دکتر حسابی، این زندگی‌نامه را باورپذیر کنند و این یکی از شگردهای افرادی است که هوکس می‌سازند و ...

۱۰. به معلمان پایه پنجم کل کشور ببینید

ماده ابراهیمی / ۹۵-۹۴ شماره ۵

برنامه هفتگی مان بدین صورت است: در انتهای هر هفته، برنامه هفته آینده به اعضا اعلام می‌شود. در دو روز آخر هفته هیچ نوع فعالیتی نداریم. در بقیه روزهای هفته هر روز یک ساعت، آن هم طبق برنامه از پیش تعیین شده، کلاس‌های مربوط به هر مبحث را برگزار می‌کنیم. تقریباً هیچ کاربری بدون هماهنگی با من به عضویت گروه در نمی‌آید و اگر اعضا علاقه‌مند به عضو نمودن کسی باشند، مشخصات او را به من می‌دهند. من پس از بررسی پیشینه و توانمندی افراد، آن‌ها را به نوبت عضو گروه می‌کنم. ظرفیت گروه را در حد ۱۹۸ نفر نگه داشته‌ام و دو جای خالی مخصوص استنادانی است که پس از اتمام کارگاه خود تمایل به ماندن در گروه داشته باشند.